

چگونگی نیل به حسن عاقبت در قرآن

با توجه به آیات قرآن، حسن عاقبت با تقوا ارتباط وثیق دارد. چه بسا در همین نشئه‌ای که هست و هنوز به عبور هم نرسیده است، اگر دل یک حالت تسلیمی نسبت به قضای الهی داشته باشد، به حسن عاقبت منجر شود.



با توجه به آیات قرآن، حسن عاقبت با تقوا ارتباط وثیق دارد. چه بسا در همین نشئه‌ای که هست و هنوز به عبور هم نرسیده است، اگر دل یک حالت تسلیمی نسبت به قضای الهی داشته باشد، به حسن عاقبت منجر شود.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، مرحوم آیت‌الله مجتبی‌تهرانی در یکی از بیانات خود به طرح رابطه تقوا با عاقبت پرداخته‌اند که مشروح آن در ادامه می‌آید:

اعوذُ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

استدلالات عقلیه باید واردات قلبیه شود

در بعد عقلانی، کارکرد عقل هم بیش از استدلالات، براهین عقلیه و امثال اینها نیست. حداکثر انسان را یک راهنمایی کند. همین. بعد هم این وقتی مفید فایده است که کارکرد او اثر بگذارد روی قلب. اگر روی قلب اثر گذاشت، مفید واقع شده است. اگر روی قلب، روی دل، اثر نگذاشت فایده‌ای نداشته است. لذا این تعبیری که اهل آن می‌کنند "استدلالات عقلیه باید واردات قلبیه شود" مراد آن‌ها همین است. اهل معرفت مطرح می‌کنند که استدلالات عقلیه اگر جزء واردات قلبیه شد، برای انسان مفید فایده است. سعادت می‌آورد، انسان را سعادتمند می‌کند، فلاح و رستگاری می‌آورد.

اما اگر اینطور نبود، این استدلالات به درد نمی‌خورد. بلکه کسانی که براهین عقلیه سرشان می‌شود ولی جزء واردات قلبیه آنها نشده است مثل این است که راه را بلد باشند ولی آن را نروند و بروند به یک راه دیگر. اینها وضعشان بدتر است از کسانی که راه را بلد نبودند و نرفتند. اینها وضعشان بدتر است؛ راه را بلد بود و نرفت. اما این راه را بلد نبود و نرفت.

لذا می‌بینیم آنهایی که در این وادی قرار می‌گیرند و در مباحث اخلاقی یا معرفتی وارد می‌شوند این حرف، این عقائد و این حالات را دارند. ما هم در بحث گفتیم که بعد عقلانی کارش بیش از این نیست، ایمان مربوط به قلب است اگر جزء واردات قلبیه شد، یعنی کارکرد عقل در دل وارد شد، آن می‌شود ایمان؛ آن وقت این ارزشمند است، ایمان ارزش دارد.

خواجه نصیر الدین و هفتاد سال علوم عقلیه

مرحوم محقق نراقی - رضوان الله تعالی علیه - قضیه‌ای را نقل می‌کند از نصیرالدین (او از اعظم متکلمین است). عین عبارت را می‌خوانم: «إِثْنِ تَفَكَّرْتُ فِي الْعُلُومِ الْعَقْلِيَّةِ سَبْعِينَ سَنَةً» می‌گوید من هفتاد سال در علوم عقلی فکر کردم «و صَفْتُ فِيهَا مِنَ الْكُتُبِ مَا لَا يُحْصَى» و کتاب‌های زیادی هم نوشتم «و لَمْ يَظْهَرْ لِي مِنْهَا شَيْءٌ سِوَى أَنَّ لِهَذَا الْمَصْنُوعَ صَانِعًا» در هفتاد سال فکر در علوم عقلیه و نوشتن کتاب‌های متعدد بی‌شمار، برای من چیزی ظاهر نشد جز این یک چیز که «أَنَّ لِهَذَا الْمَصْنُوعَ صَانِعًا» ما فقط به این رسیدیم که این دستگاه با عظمت که مصنوع است، سازنده‌ای دارد. «و مع ذَلِكَ عَجَائِزُ الْقَوْمِ فِي ذَلِكَ أَشَدُّ يَقِينًا مَنِيَّ» آن عجزه‌های عوام یقینشان از من هم محکم‌تر است. یقین آن پیرزن راجع به این مطلب از من محکم‌تر است که این مصنوع صانعی دارد. می‌گوید بعد از هفتاد سال! یعنی بعد از این همه برهان‌ها و این همه استدلالات عقلیه!

راه صواب؛ تقوی و تطهیر باطن

بعد مرحوم نراقی خودش نتیجه‌گیری می‌کند: درست این است که انسان اصل ایمان را، عقائد را تلقی کند «مِنْ صَاحِبِ الْوَحْيِ» مع تطهیر الباطن عن خبائث الاخلاق و الإشتغال بالطاعات و صوالح الأعمال می‌خواستم این را بگویم که راه درست این است که انسان این عقائد و ایمان را از صاحب وحی بگیرد. چون آنجا اشتباه‌کاری ندارد. اشتباه در وحی راه ندارد، ولی عقل من ممکن است اشتباه کند اما «مَعَ تَطْهِيرِ الْبَاطِنِ عَنِ خَبَائِثِ الْأَخْلَاقِ وَ الْإِشْتَغَالِ بِالطَّاعَاتِ وَ صَوَالِحِ الْأَعْمَالِ» این همان مسئله تقوی است. این تطهیر باطن، همان تقوی است. می‌گوید: ملکه قدسیه تقوی.

من مکرر گفته‌ام محصول ایمان مستمر و عمل مکرر می‌شود تقوی. که همان تطهیر باطن است. بالاخره سر از اینجا در می‌آورد

که اگر بخواهیم این اعتقادات در قلب ما رسوخ کند، یعنی واردات قلبیه شود چه کار باید بکنیم؟ تقوی. نشأت گرفتن مقامات معنویه از قلب

گام به گام مقدمات را پیش برویم تا برسیم به آیه شریفه؛ عرض کردم تقوی نقش محوری دارد در جمیع ابعاد و آن نقش این است که آنچه کارکرد عقل است، این را وارد قلب می کند حالا وارد قلب شد می آیم سراغ مطلب بالاتر؛ تمام مقامات معنویه از قلب نشأت می گیرند و ریشه در قلب دارند نه در عقل. مثلاً فرض کنید یکی از مقامات معنویه "توکل به خداوند" است به همان معنای ایکال امور به خداوند، خدا را وکیل خودم می کنم در واگذاری امورم. این کار عقل نیست، دلت باید واگذاری کند. اگر دل واگذار نکرد این توکل نیست؛ اگر زبان-توکل علی الله- گفت ولی دل نه، آنجا توکل به خداوند نیست. آنجا توکل علی الپول، رفیق و... است که کارش را برای او می کند. دل باید توکل کند، آن بگوید واگذار کردم به خدا.

یا مثلاً مقام "رضا" که بالاتر از توکل است. آن هم مربوط به دل و قلب است؛ رضا به قضاء الهی، آنچه را که او برای من پسندیده است من هم بپسندم. در اینجا رضا، به معنای پسند است. اینکه می گویند مقام رضا یعنی هر چه او برای من پسندید من هم بپسندم. رضا را بعضی ها خشنودی معنا می کنند. خشنودی، اثر رضا است نه خود رضا. وقتی بپسندم، خوشم می آید. نپسندم، خوشم نمی آید. رضا به معنای پسند است. این پسند و ناپسند مربوط به دل است به عقل نیست.

همین طور می رود بالا؛ فرض کنید توکل؛ که مرتبه پایین تر از رضا است، امرم را واگذار کردم به خدا، توکل به خدا کردم، او هم این را برای من مقدر کرد، بعد هم پسندیدیم که مقام تسلیم است. می گویند بالاترین مقام در مقامات معنویه، تسلیم است. من به مقداری که مطلب را تا حدودی روشن کرده باشم عرض کردم.

تقوا؛ زیربنای مقامات معنویه و فضائل انسانیّه

در اینجا این مسئله مطرح است که تقوی نقش زیربنایی دارد نسبت به تمام مقامات معنویه و فضائل انسانیّه و چون تقوی دارای درجات است (اینها را قبلاً بحث کرده ام) اگر به درجه ای برسد مقام توکل برای انسان حاصل می شود، یعنی دل واگذار می کند به خدا، بعد این تقوی که پیش برود یعنی شدت پیدا کند (چون تقوی شدت و ضعف دارد) به حدی می رسد که زیربنا می شود برای مقام رضا. بعد دوباره شدت پیدا می کند به حدی می رسد که زیربنا می شود برای مقام تسلیم، این مربوط به قلب هم هست.

تقوا و تسلیم

در آیه شریفه خطاب به مؤمن است نه به مسلم چون ظهور مسلم می رود به سمت اسلام ظاهری ولی ایمان "امر قلبی" گفتیم ایمان عبارت است از تعلقات قلبی انسان که قوه و نیروی محرکه است برای انسان. یک دل بستگی است در قلب.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ » تقوی الهی را پیشه کنید « حَقِّ ثِقَاتِهِ » یعنی به مرتبه ای برسان تقوی را که هنگام مرگ "مسلم" بمیری. چه بسا اشاره به این باشد که به درجه ای برسید که با مقام تسلیم، با خدا ملاقات کنید. اینکه نگفت « مُتَّقُونَ »؛ « و لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُتَّقُونَ » چون قبل آن تقوی را گفته است. می گوید باید به این مرتبه برسانی تقوی را که هنگامی که خواستی عبور کنی از نشئه دنیا به نشئه دیگر، با مقام تسلیم باشید.

حالا اینجا نکته ها است؛ استاد ما - رضوان الله تعالی علیه - نقل می فرمود: چه بسا کسی که یک عمر به حسب ظاهر از متوسطین مؤمنین بود، نماز می خواند و روزه می گرفت و جهات ظاهری و اعتقاداتش درست بود، هنگام مرگش که رسیده بود می گفت هیچ کس {نعوذ بالله} به من ظلمی نکرد که خدا دارد الآن به من می کند که مرا می خواهد از اینجا ببرد و از این زن و بچه ام جدا کند....

آنجا معلوم می شود. پل یقه گیری آنجاست. بالاترین ظلم را خدا - نعوذ بالله - به من کرد که من را دارد از اینجا جدا می کند و اینها تنها می شوند. آنجا معلوم می شود « و لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ». می خواهی عبور کنی، بروی؟ تقوی باید برسد به مرتبه ای که تو به مقام تسلیم برسی و الا مشکل داری در مراحل بعدی.

این که به تعبیر ما چه بسا عدول شده است از "إِلَّا الْمُتَّقُونَ" همان حسن عاقبت است که در آیات دیگر هم همین است « و الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ »، « و الْعَاقِبَةُ لِلتَّقَوَى ». اما مطلبی که در این آیه هست می گوید درجات تقوا را اگر بریزیم در یک کانال معرفتی که بخواهیم همسو کنیم با مقامات معنویه، چه بسا آنچه مورد نظر بوده، درجه ای از تقوا است که زیربنا باشد برای تسلیم، « و لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ » که من این را بردم در یک کانال معرفتی، و نه اسلام ظاهری که چیزی نیست. لذا در باب مسئله

"تسلیم" حتی راجع به مؤمن حقیقی می‌گویند: مؤمن تا به مقام تسلیم نرسیده است آن مؤمن به معنای حقیقی نیست.

مؤمن از کجا بفهمد مؤمن است؟

ما داریم در روایات؛ در روایتی است « قیل لابی عبدالله (علیه السلام) بأی شیء عِلِمَ الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ » مؤمن از کجا بفهمد که مؤمن است؟ از کجا بفهمد؟ البته ما زیاد می‌شنویم، می‌آیند و می‌گویند از کجا بفهمیم دعایمان مستجاب شده است؟ دنبال آن هست، اما دنبال این نیست بفهمد مؤمن هست یا مؤمن نیست؟ دنبال آن است ببیند دعایش مستجاب شده است یا نه؟ گناهانم بخشیده شده است یا نه؟ حالا باز این یک مرتبه بالاتر است. « قال بالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الرَّضَا بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ وَ سُخْطٍ » ببین دلت تسلیم خدا شده است؟ آنچه را که خدا برای تو پسندیده است می‌پسندی؟ حالا می‌خواهد خوشی باشد یا ناخوشی باشد « مِنْ سُورٍ وَ سُخْطٍ » یک وقت ناخوشی است، آنجا گره به ابرویت می‌اندازی پس معلوم می‌شود مؤمن حقیقی به آن معنا نیستی. این جزء معارف ما است جزء روایات ما. از کجا بشناسم که مؤمنم یا نه؟ می‌گوید: ببین این دل تسلیم خدا شد؟ راضی شد به قضای الهی یا نه؟ حالا می‌خواهد خوب آن بیاید یا بدش.

حسن عاقبت؛ اثر تسلیم

آیه شریفه می‌گوید باید به این حد برسد. البته اگر به این حد رسید، آن وقت این دارای آثار بسیاری است. یکی از آثار – که البته اثری بالاتر از آن نداریم – این است که حین عبور از این نشئه به نشئه دیگر با حسن عاقبت می‌رود.

همه این آیات را کنار هم گذاشتم که بگویم متقی با حسن عاقبت می‌رود. چه بسا در همین نشئه‌ای که هست هنوز به عبور هم نرسیده است. اگر دل یک حالت تسلیمی نسبت به قضای الهی داشته باشد، ما داریم در روایات که خداوند به او عنایات خاصی می‌کند. این را در روایات داریم، این جملات که در ادعیه ما هم هست: « وَ اجْعَلِ الْإِرْشَادَ فِی عَمَلِی وَ التَّسْلِیْمَ لِأَمْرِکِ مِهَادِی وَ سُنْدِی » که تقاضایت از خدا در دعاها این باشد، بخواه این را، این "تسلیم لامرک" را، چه بسا بیانگر این است که حسن عاقبت خواستن از خداست.

روایت از امام صادق (علیه السلام) است – روایات متعدّد داریم از حضرت در این رابطه –

« إِذَا قَالَ الْعَبْدُ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » اگر عبد این را بگوید آنچه که مشیت الهی است، همان. « لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » هیچ پناهگاهی، هیچ نیرویی جز اینکه مربوط به خدا باشد در عالم وجود نیست. البته همیشه زبان ترجمان قلب است. زبان مترجم باید باشد، به آنچه در دل می‌گذرد. « قَالَ اللَّهُ مَلَائِكَتِي » خدا به فرشتگانش می‌فرماید: فرشتگان من « اِسْتَسْلِمَ عَبْدِي » این دل حالت تسلیم به من پیدا کرد « اَعِيْثُوهُ اِدْرَکُوهُ » کمکش کنید « اَقْضُوا حَاجَتَهُ » حاجت او را برآورید. بعد از اینکه گفت « مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ».

جمع بندی

می‌خواستم بگویم عمده آثارش این است. من دنبال این مسئله بودم که چه شده است که سیاق آیه اقتضا می‌کند که تعبیر شود به «متقون»؟ چون «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» بعد دارد « وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ » به ذهن آدم می‌آید روند آن، سیاق آن، ایجاب می‌کند «متقون» بیاید ولی عدول کرده است، جهت این است می‌خواهد بگوید مرتبه‌ای از تقوی برای تو حسن عاقبت می‌آورد که موجب شود دل تسلیم خداوند شود.